

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

داکتر عباس آزادیان



زنان: مسایل، مشکلات و امکانات فصل چهارم

قسمت چهارم:

وضعیت اقتصادی زنان مهاجر ایرانی در تورنتو

اتاق کوچک من ابری ست،

و یک زن خسته، شکسته و تنها،

میان آینه گریان است.

پوران فرخزاد - هوای گریه

در سه قسمت اول این مطلب به جنبه های مختلف طلاق و به خصوص به گستردگی رشد طلاق در میان ایرانیان چه در داخل کشور و چه در مهاجرت پرداختم. نشان دادم که ایران یکی از بالاترین میزان رشد طلاق را دارد و از طریق یک مطالعه ی کلینیکی نشان دادم که میزان طلاق در میان مراجعان ایرانی من در تورنتو بسیار بالاتر از میانگین طلاق در جامعه کانادایی می باشد.

مسلماً خوانندگان توجه دارند که میانگین بالای طلاق عوارض اقتصادی فراوانی در پی دارد. به طور مثال طرفین طلاق هزینه اقتصادی سنگینی میپردازند، این مسأله جدا از هزینه های مستقیمی است که در جریان جدایی به طرفین تحمیل می شود. این عوارض در مهاجرت بسیار بالاتر است.

در مطلبی که در مورد روند مهاجرتی ایرانیان در کانادا نوشتم با استناد به آمار رسمی کشور کانادا نشان دادم که ۳۴.۲ درصد ساکنان شهر تورنتو یا وارد دبیرستان نشده اند و یا اگر شده اند نتوانستند دیپلم بگیرند.

در میان ایرانیان ساکن تورنتو تنها ۱۳.۵ درصد تحصیلات پایین تر از دیپلم داشتند، یعنی سطح سواد ایرانیان ساکن تورنتو بسیار بالاتر از میانگین سطح سواد سایر ساکنان این شهر می باشد. متأسفانه این برتری تحصیلی حاصل چندانی در زمینه های استخدامی و درآمدی ندارد. ایرانیان ساکن تورنتو از نرخ بسیار بالای بیکاری رنج می برند و این امر درآمدهای پایین تر این جامعه خود را نشان می دهد. به طور مثال و براساس آمار سرشماری سراسری سال ۱۹۹۶ ایرانیان تورنتو یکی از پایین ترین میزان درآمدها را در میان اقلیت های قومی شهر داشتند.

در واقع مطالعه من نشان داد که ایرانیان تورنتو یکی از فقیرترین گروه های قومی شهر بودند و در حالی که تنها ۱۲.۲ درصد کل ساکنان شهر تورنتو زیر خط فقر زندگی می کردند در مورد ایرانیان میزان فقر ۴۴.۴ درصد بود.

اجازه بدهید توجه خود را به مسأله طلاق معطوف کنیم. می دانیم که حدود ۸۰ درصد کودکان بعد از جدایی والدین با مادر خود زندگی می کنند. طبیعتاً این مسأله امکان کار کردن مادر را کمتر می کند و بعضی درهای رشد و ترقی بر آنها می بندد. از طرف دیگر می دانیم که علی رغم مبارزه ای که از دهه ۷۰ در جهت برابری زنها و مردها شروع شده است، هنوز زنها در برابر کار برابر مزد کمتری از مردها می گیرند و از لحاظ اقتصادی به سطح مردها نرسیده اند. اجازه بدهید به اطلاعات آماری برگردیم.

بر طبق سرشماری در شهر تورنتو در حالی که تنها ۱۲.۲ درصد زوج ها در زیر خط فقر زندگی می کردند، ۳۷.۸ درصد زنانی که به تنهایی مسؤلیت خانواده را به عهده داشتند در زیر خط فقر زندگی می کردند. در جامعه ایرانی شهر تورنتو آمار سرشماری فوق نشان می دهد که ۶۹.۴ درصد زنانی که به تنهایی مسؤلیت خانواده را به عهده دارند در زیر خط فقر زندگی می کنند و همین آمار نشان می دهد که ۵۴.۳ درصد کل کودکان ایرانی در شهر تورنتو در زیر خط فقر زندگی می کنند.

بسیاری از مسائل و مشکلاتی را که منجر به جدایی می شود و تداوم آن مسائل و مشکلات را بعد از جدایی که باعث تداوم ناراحتی ها و تنش ها می شود، می توان در رابطه ی زیر دید:

خانمی ۴۰ ساله به من مراجعه کرد که دو فرزند داشت، هر دو دور و بر ۲۰ سال سن. وقتی پرسیدم به چه منظوری به کلینیک من مراجعه کرده است، گفت که مسائل و مشکلات بسیاری دارد. گفت که در رابطه درازمدت، درگیری فراوانی داشته و بالاخره جدا شده است. گفت که مسؤلیت بچه ها با او بوده و به سختی آنها را به جایی رسانده است، ولی با آنها مشکل دارد و به خصوص با پسرش دائم در بحث و جدل است. خواستم با جزئیات بیشتر، مسایل و مشکلاتش را بیان کند. گفت که هنوز بیست سالم نشده بود، که ازدواج کردم. از ابتداء ارتباط ما بد بود. همیشه دعوا و بحث و جدل داشتیم. نمی توانستم برگردم خانه پدری زیرا برای فرار از مشکلات و درگیری های آنجا تن به ازدواج داده بودم، و آنها با ازدواج من مخالف بودند. در نتیجه مجبور بودم بسوزم و بسازم. همسر من را می زد، و چندین بار سرم را به دیوار زد و زخم های بزرگ در سرم ایجاد کرد. ولی اینها در مقابل آزار روحی - روانی او چیزی نبود. به من توهین می کرد و می گفت، "تو چیزی نیستی". شکاک و حسود بود. مرا متهم می کرد که با دیگران رابطه دارم. می گفت، نگاه یک زن گاهی هرز است." بالاخره و به خاطر بچه ها دست به مهاجرت زدیم.

این خانم اضافه کرد که مسائل ما در مهاجرت هم ادامه پیدا کرد. بحث های ما تداوم یافت. مسائل جدید هم در غربت به آن اضافه شد. او شروع به استفاده از تریاک و سایر مواد مخدر کرد. کار مرتب نداشت. چیزی در خانه نداشتیم، چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ احترام. حالا بچه ها هم بزرگ شده بودند و تحت تاثیر بحث های ما بودند. آنها هم از بی احترامی ها و بحث های ما در عذاب بودند. البته من هم بی تقصیر نبودم. دائماً اعتراض می کردم و نق می زدم ولی

چاره ای دیگر نداشتم. من هم با او دعوا می کردم. من هم دست به خشونت فیزیکی می زدم. ولی بیشتر واکنش به خشونت او بود. من هم به او بی محلی می کردم. بالاخره دیدم که نمی شود این همه توهین و بی احترامی را از یک طرف، فقر و بدبختی را از طرف دیگر و بالاخره مواد مخدر و غیره را تحمل کنم. تصمیم به جدایی گرفتم. بعد از جدایی مسائل بهتر نشد. همه اش مرا تحت فشار قرار می داد. هیچ کمک مالی در بزرگ کردن بچه ها به من نکرد. مجبور بودم از کمکهای دولتی استفاده کنم. کاری پیدا کردم و در ضمن اینکه مراقب بچه ها بودم و به آنها سرویس می دادم سعی کردم وضع اقتصادی خانواده را بهتر کنم. چند بار هم به طرفش رفتم تا شاید در او تغییری ایجاد کنم تا دو تایی بالای سر بچه ها باشیم ولی حاضر به همکاری نبود.

بعد مسائل با پسرهایم شروع شد. همانطور که گفتم هر دوی پسرها آنچنان تحت تاثیر مسائل ما بوده اند که هر دو مسائل و مشکلات فراوانی پیدا کردند. پسر بزرگم به زور من دیپلم خودش را گرفت ولی کاری نمی کند. هدفی ندارد. بعضی وقتها یک کار نیمه وقت اینجا و یا آنجا دارد. ولی بیشتر جلوی کامپیوتر است و مشغول گپ زدن با این و آن یا مشغول بازیهای کامپیوتری است. همه اش هم با من دعوا دارد "که زندگی خودم است. مگر شما برای من چه کاری کرده اید که حالا هم می خواهید مرا اداره کنی".

پسر کوچکم هم از اعتماد به نفس پایین برخوردار است. خودم هم همینطور. چند سال است جدا شده ام اما جرأت نکرده ام به مردی نگاه کنم. همه اش نگرانم که چه پیش می آید و این زندگی به کجا می رود. قبل از طلاق مشکل داشتم و بعد از طلاق هم مشکلات دیگری دارم.

نمونه بالا مسائل و مشکلات بسیاری از طلاق ها را خلاصه می کند:

- ۱- ازدواج زود هنگام و بدون تفکر کافی
 - ۲- درگیری های مدام و اختلاف نظرهای فراوان از ابتدای زندگی
 - ۳- وجود خشونت های فیزیکی و روحی و روانی در رابطه، به خصوص از طرف مرد
 - ۴- نبود پشتیبانی خانوادگی و اجتماعی برای زن که مانع تصمیم گیری به موقع برای جدایی می شود
 - ۵- بچه دار شدن برای اینکه رابطه را مستحکم کند و در نتیجه پایبند رابطه شدن
 - ۶- تداوم خشونت ها
 - ۷- در نهایت جدایی
 - ۸- تداوم درگیری های بعد از جدایی
 - ۹- فقر مالی شدید مالی مادر و کودکانی که همراه او بزرگ می شوند
 - ۱۰- عدم پشتیبانی شوهر بعد از جدایی
 - ۱۱- انعکاس این درگیری ها و مسائل و مشکلات بر بچه ها که دور جدیدی از تنش ها و مسائل را ایجاد می کند
- البته هر داستان جدایی متفاوت است. اجازه بدهید به داستانهای بعضی از این طلاقها بپردازیم.
- یکی از خانمها میگفت که شوهرش دچار بیماری خیلی شدید روانی شده بود و داروهای متعددی نیاز داشت. میگفت: "شوهرم علی رغم درمان گاهگاه کنترل خود را از دست میداد و به جان من می افتاد و حساسی بدنم را کیود میکرد. حتی بعد از جدایی جای مرا پیدا کرد و تهدید به مرگم کرد. پلیس گفت که باید از شهری که در آن اقامت داشتم نقل مکان بکنم و اسم خود را عوض کنم".

خانمی که صاحب دو دختر دانشگاهی است میگفت که چند سالی از شوهرش جدا شده است. میگفت: "شوهرم بعد از ورود به کانادا نه تن به کار میداد و نه تن به درس خواندن. در خانه هم نبود و هر کاری از او میخواستیم انجام بدهد میگفت که وقت ندارد. ولی برای دوستانش وقت داشت. با دوستانش میرفت کازینو و هر چه داشت

در قمار میباخت. یک بار حتی تلفن دستی اش را باخت. بالاخره هم که جدا شدیم یک بار نگفت دو تا دختر هستند که احتیاج به کمک دارند، به مدرسه میروند و یا فردا باید به دانشگاه بروند و هزینه تحصیلی دارند، نیازهای دیگر دارند." همانگونه که اشاره کردم خشونت در خانواده ها، شرایط دشوار اقتصادی، مشکل در انطباق با شرایط جدید کشورهای مهاجر پذیر تناقضهای خانوادگی را تشدید میکند، و اگر برای حل مشکلات اقدام نشود در نهایت میتواند منجر به جدایی در خانواده های فراوانی بشود